

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فرستنده: مناف فلکی فر

۱۶ اپریل ۲۰۲۱

درباره زندگی رفیق شهید میر هادی کابلی، عضو مرکزیت چریکهای فدائی خلق ایران



چریک فدائی خلق، رفیق میر هادی کابلی در بابل در یک خانواده کارگری به دنیا آمد، پدرش در کارخانه نساجی بهشهر کار می کرد و با دستمزد ناچیزی که می گرفت مخارج خانواده اش را بسختی تأمین می نمود. شرایط سخت زندگی و عدم تکافوی دستمزد پدر برای اداره خانواده باعث شد، رفیق هادی نیز مدتی به عنوان کارگر، در کارخانه نساجی در بهشهر کار کند. در عین حال او درس می خواند و به همین دلیل پس از اتمام دوره دبیرستان و اخذ دیپلم، معلم روستاهای گیلان گردید. کار در کارخانه، زندگی در میان کارگران و روستائیان زحمتکش از رفیق هادی عنصری مجرب و کارآمد ساخت. با آغاز جنبش مسلحانه توسط چریکهای

فدائی خلق، شهر بابل که رفیق هادی دوره نوجوانی اش را در آن می گذراند، کاملاً سیاسی شده و سمپاتی نسبت به چریکهای فدائی خلق و مبارزه خونین و انقلابی آنان علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه در میان اهالی شهر گسترش زیادی یافته بود. به خصوص زندگی انقلابی چریک فدائی خلق، رفیق عباس کابلی که پسر عموی رفیق هادی بود تأثیر زیادی بر او گذاشت. شور و شوق او به مبارزه و مجموعه خصال برجسته و انقلابی اش باعث آن شد که در سال ۵۳ با چریکهای فدائی خلق ارتباط برقرار کرده و تمام زندگی خود را وقف رهایی طبقه کارگر و آزادی خلق های تحت ستم بنماید. در این زمان او در ارتباط با مسؤول سازمانی خود رفیق شهید عبدالله سعیدی بیدختی، در حالی که زندگی علنی داشت با تمام انرژی در جهت پیشبرد اهداف سازمان فعالیت می کرد. از آن جایی که در شرایط سرکوب و خفقان شاهنشاهی چریکهای فدائی خلق به طور روزمره در جدال با دیکتاتوری شاه بودند، در جریان مبارزه، رفیق هادی نیز در سال ۵۴ توسط ساواک جهنمی شاه دستگیر شد.

رفیق هادی در زیر شکنجه، مقاومتی زبانزد از خود نشان داد و علی رغم شکنجه های وحشیانه ساواک، در ارتباط با حفظ اسرارش، همچنان مهر سکوت بر لبانش زد. او که از دل زحمتکشان برخاسته بود، او که تمام زندگیش را در میان آنان به سر برده بود، او که با گوشت و پوست خود رنج دهقانان و کارگران را لمس کرده بود، او که با همه وجود به آرمان طبقه کارگر ایمان داشت بحق نمی توانست در مقابل ساواک دژخیم، اسرار سازمانی این خلق را افشاء و به آنها

پشت نماید. رژیم وابسته به امپریالیسم شاه و دستگاه جهانی اش، ساواک، بیهوده تلاش می کردند با تشدید آزار و شکنجه، این فرزند صدیق خلق و یار واقعی زحمتکشان را به افشای اسرار سازمانی اش وادار نمایند، از شلاق گرفته تا شوک های الکتریکی، از آویزان کردن های طولانی تا سلول های انفرادی درازمدت و ... علیه او به کار گرفته شد، اما هیچ کدام نتوانست در روحیه رزمنده وی کوچکترین خللی وارد نماید. آخر رفیق هادی شور انقلابی و کینه به دشمن را با خصائل چریک فدائی و با پرנسیپ های آن در مکتب رفقائی چون عباس کابلی ها، سیروس و فرخ سپهری ها، سعیدی ها و ... آموخته بود و نمی توانست چنین نیز نباشد. رفیق هادی در زندان های زمان شاه جنایتکار با توجه به این که مدت طولانی یعنی نزدیک به دو سال تحت انواع و اقسام شکنجه ها قرار داشت در میان زندانیان سیاسی آن دوره به عنوان یکی از مقاومترین زندانیان سیاسی چهره ای شناخته شده بود.

بالاخره رفیق میر هادی کابلی (داداشی، عبدالله) در زمستان سال ۵۶ در بیدادگاه های شاه، ابتداء به ۱۵ سال و بعداً با توجه به تغییر فضای سیاسی جامعه به ۸ سال زندان محکوم گشت. شکنجه های وحشیانه و احکام دادگاه های ضد خلقی، بروشنی از عزم رفیق هادی کابلی نسبت به پیروزی خلق در زنجیر و حقانیت راه ظفر نمون طبقه کارگر ایران حکایت می کرد.

برخورد رفیق هادی با زندان هم آموزنده بود. وی زندان را به عنوان آموزشگاه خویش تلقی می نمود و علی رغم محدودیت امکانات زندان از هر فرصتی جهت آموزش خود سود می برد و سرمشقی بود برای سایر مبارزان در بند. وی در امر نقل و انتقال جزوات و رساله های انقلابی که به دور از چشم مسؤولین زندان در اختیار مبارزان زندانی قرار داشت، نقش فعالی را ایفاء می نمود و علی رغم این که از بیماری هائی مانند میگرن و کولیت رنج می برد ولی چهره همواره شادابی در زندان بود. او با رفتار خود، شور انقلابی را در میان سایر زندانیان برمی انگیزت به طور کلی رفتار او با سایر رفقای زندانی و برخوردش در حل مشکلات زندان تجلی آن برخورد انقلابی بود که وی در زیر شکنجه و در برخورد با ساواک نشان داده بود. بالاخره امواج انقلاب سال های ۵۶ و ۵۷ درهای زندان را گشود و "داداشی" زحمتکشان به همراه دیگر زندانیان سیاسی از زندان آزاد گشت. اعتقاد راسخ او به تئوری مبارزه مسلحانه به عنوان تئوری ظفر نمون چریکهای فدائی خلق و دفاع همیشگی اش از این تئوری در زندان باعث آن شد که بلافاصله پس از آزادی از زندان مرز خود را با سازشکاران و فرصت طلبان رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران که در چنان شرایط حساسی با پخش ایده های انحرافی و اعمال سازشکارانه خود، توده ها را به کجراه می بردند، مشخص سازد، او جزء اولین رفقائی بود که جهت تحقق ایده های راستین چریکهای فدائی خلق به عنوان ایده های انقلابی پرولتاریای ایران، تشکل چریکهای فدائی خلق ایران را از نو سازمان دادند و علی رغم مشکلات و در حالی که از همه طرف در محاصره اپورتونیست ها قرار داشتند به چریکهای فدائی خلق، تعیین سازمانی خود را بخشیدند. در تشکیلات جدید چریکهای فدائی خلق او با برخورداری از خصایل برجسته انقلابی حلال مشکلات بود. در هر کجا مسؤولیتی به عهده می گرفت با کاردانی تمام و با شور بی پایان یک چریک فدائی مشکلات را از پیش روی برمی داشت.

رفیق کابلی از قدرت ارتباط گیری بالائی برخوردار بود و با خصال انقلابی اش، با صراحتش و با طرح شجاعانه کمبودهای سازمان، و با برخوردهای مردمی اش می توانست سریعاً با توده های مردم و به خصوص کارگران ستمدیده تماس گرفته و انرژی آنان را در جهت سازمان کانالیزه نماید؛ از این رو بود که در بخش کارگری سازمان عهده دار مسؤولیتی خطیر گردید و دیری نپائید که برخی از پیشروترین عناصر کارگری، از جمله کارگران خانه کارگر تهران را به سوی سازمان و ایده های ظفر نمونش جلب نمود. رفیق کابلی از آن جا که در خانواده کارگری به دنیا آمده بود و خود مدتی در کارخانه کار کرده بود و خلاصه از آن جا که وجودش با کارگران و زحمتکشان عجین بود توانست با

تلفیق تجارب زندگی اش با آموخته های دوران فعالیت سازمانی و انقلابی اش راهنمای کارگران پیشرو گردد و اکثر میتینگ ها و تظاهرات خانه کارگر را به کمک رفقای از جمله رفیق اسد رفیعیان رهبری و سازماندهی نماید.

نقش رفقای ما در پیشبرد مبارزات خانه کارگر تا بدانجا بود که خائنین و فرصت طلبان رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق که چشم دیدن این مبارزات را نداشتند به مقابله با سیاست های سازمان ما در خانه کارگر برخاسته و خشم خود را با درج مقاله ای در کار شماره ۳۷ با محکوم نمودن سیاست سازمان ما در این مرکز کارگری و مبارزات پرشوری که در آن جا به وقوع پیوست اعلام نموده و اوج ابتذال و فرصت طلبی خود را به نمایش گذاردند.

رفیق هادی کابلی در پائیز سال ۵۹ به دنبال برخورد تصادفی موتورسیاکلش با موتر رجائی نخست وزیر وقت، پس از انتقال به بیمارستان، به زندان اوین منتقل گردید و تلاش های ما جهت فرار وی بی ثمر ماند تا وقتی که بعد از چند ماه از زندان آزاد گردید ولی یک پایش برای همیشه می لنگید. گر چه این نقصان برای هر انقلابی پاکبخته ای مانند او رنج آور بود اما هیچ گاه در تصمیم و اراده وی خللی وارد نیامد و او پرشورتر از قبل به کار انقلابی اش ادامه داد.

همه رفقاء در آن زمان به یاد دارند که چگونه او در حالی که پایش در گچ قرار گرفته بود و با عصا راه می رفت بیشترین تحرک را در انجام وظایف سازمانی اش از خود نشان می داد. او در جریان انشعاب بی مسمای سال ۶۰ با توجه به این که عضو شورای عالی سازمان بود، تلاش بسیار کرد تا از انشعاب جلوگیری نماید و آنگاه که انشعاب واقعیت یافت، قاطعانه با نظرات و روش های منشعبان مرزبندی نمود و با شور و علاقه بی پایان در صدد جبران خسارت و ضربات وارده از این انشعاب به سازمان برآمد و بدون این که انشعاب ذره ای در اراده پولادین وی تأثیر بگذارد با شوری دو چندان به فعالیت در سازمان بعد از انشعاب ادامه داد. در این زمان او به دلیل تمامی خصایل مبارزاتی و آگاهی اش به عنوان یکی از رفقای کمیته مرکزی چریکهای فدائی خلق ایران انتخاب شده بود. در جریان ضربات وارده از انشعاب و بلافاصله پس از وسعت گیری حملات سبعمه رژیم به نیروهای انقلابی در ۳۰ خرداد [جوزا] ۶۰، رفیق هادی بیشترین موفقیت را در امر وصل ارتباطات قطع شده و فراهم نمودن امکانات جدید کسب نمود و این در حالی بود که رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، سازمان را زیر شدیدترین حملات خود قرار داده بود و در مطبوعات و رادیو و تلویزیون جیره خوار خود، دم از کشف ۵۰ خانه تیمی چریکهای فدائی خلق و دستگیری بیش از ۳۰۰ چریک می زد. در اوائل زمستان ۶۰ رفیق داداشی به کردستان اعزام گردید و در آن جا نیز همان طوری که انتظار می رفت نقش شایسته خود را به عنوان یک فرمانده سیاسی - نظامی ارزنده ایفاء نمود.

رفیق داداشی در عملیات جاده (نقده، ارومیه) که فرماندهی یک دسته از پیشمرگان را به عهده داشت چنان فداکاری و شجاعتی از خود نشان داد که همه رفقاء را شیفته خود نمود. چنین فداکاری ها و از خود گذشتگی ها در کنار ده ها خصال انقلابی دیگر در رفیق داداشی باعث آن شده بود که وی در هر کجای کردستان حضور می یافت، مردم او را به عنوان یار صمیمی و وفادار خود ببینند، در منطقه "شهر ویران" مهاباد که مدتی مقر سازمان در آن جا قرار داشت او چنان با مردم زحمتکش این منطقه در آمیخته بود که آنها در حل بسیاری از مشکلات خود و حتی در مورد خصوصی ترین امور زندگیشان به رفیق داداشی مراجعه می کردند.

رفیق داداشی را به یاد می آوریم که با چه عزمی در راه وسیعتر کردن هر چه بیشتر پراتیک انقلابی در کردستان شبانه روز به طور خستگی ناپذیر فعالیت می نمود. رفیق داداشی را به یاد می آوریم که در امر آموزش پیشمرگان علی رغم ضعف جسمی تلاش می کرد، تا هر چه بیشتر بتواند نقش ارزنده اش را در راستای مبارزه مسلحانه توده ئی که در کردستان جریان داشت، ایفاء نماید و بالاخره رفیق داداشی در هر کجا که سازمان به کمبود اساسی و مشکلی بر می خورد، در آن جا حاضر بود و سپس داداشی زحمتکشان را در سازماندهی مجدد چریک شهری در تهران (۱۳۶۱) باز

می یابیم که علی رغم مشکلات بزرگی که در مقابل تشکیلات قد علم کرده بود ایستاد و این سازماندهی مجدد را پی ریزی کرد و توانست در مدت کوتاهی وظایف مهمی را که به او سپرده شده بود به انجام رساند. رفیق داداشی به عنوان فرمانده سیاسی - نظامی در شهر، حمله به مقر جاش ها در تهران را سازمان داد و به همراه چند رفیق دیگر، عملیات موفقیت آمیز حمله به مقر مزدوران قیاده موقت را در جاده تهران - کرج انجام داد. انجام این عملیات که در طی آن چندین مزدور کشته و زخمی شدند، به خصوص در آن شرایط اختناق که رژیم با حملات سبعانه خود سعی می کرد روحیه مبارزاتی توده ها را از بین ببرد اهمیت داشت، در عین حال انجام این عملیات نشانگر پیوستگی مبارزات خلق کرد و سایر خلق های ایران بود.

بالاخره رفیق کابلی در حین تدارک عمل گروگانگیری سفیر جاپان که قرار بود به مناسبت سالروز حماسه سپاهکل به اجراء در آید، بر سر یک قرار لو رفته، خود را در محاصره ده ها پاسدار تا بن دندان مسلح یافت ولی رفیق کابلی کسی نبود که مزدوران بتوانند بسادگی او را دستگیر نمایند. علی رغم میلیتاریزه بودن محل قرار، رفیق کابلی شجاعانه اسلحه اش را کشید و چندین مزدور را هدف قرار داد ولی متأسفانه موفق نشد حلقه محاصره را در هم شکند و در حالی که توسط پاسداران ضد خلقی جمهوری اسلامی زخمی گردیده بود، دستگیر شده و روانه شکنجه گاه گردید. مزدوران می کوشیدند تا از پیکر زخمی رفیق اعتراف بگیرند اما رفیق داداشی این بار نیز مانند گذشته اسرار خلق را در سینه اش نگه داشت و مهر سکوت بر لب هایش زد. دشمن ضد خلقی فکر می کرد، می تواند او را در دراز مدت از پای در آورد ولی رفیق داداشی این یار وفادار زحمتکشان اسرار خلقش را هرگز فاش ننمود و دشمن را از دستیابی به هر گونه اسرار سازمانی که همانا اسرار خلقش بود ناکام گذارد و بالاخره در اوائل سال ۶۳ در حالی که ساواک جمهوری اسلامی تمامی شکنجه ها را برویش آزمایش کرده بود در زیر شکنجه جان باخت. او دژخیمان امنیتی جمهوری اسلامی را همچون ساواک زمان شاه وادار نمود که در مقابل یک چریک فدائی خلق به حقارت خویش اعتراف نمایند و به این ترتیب رفیق کابلی با شهادتش، پابندی خود را به عهدی که با خلق خویش و طبقه تا به آخر انقلابی اش، طبقه کارگر، بسته بود نشان داد. او که به عنوان یک رفیق کبیر، سرافرازی خود را در عرصه های مختلف زندگی مبارزاتی اش نشان داده بود با شهادت قهرمانانه اش در زیر شکنجه سرافرازی یک کمونیست راستین را، یک چریک فدائی خلق را که در راه آزادی خلق و رهائی طبقه کارگر به نبردی بی امان با امپریالیسم و سرمایه داران وابسته برخاسته است به نمایش گذاشت. به این ترتیب طبقه کارگر مبارز ما یکی از رهروان ثابت قدم خود و چریکهای فدائی خلق یکی از اعضای مرکزیت خویش را از دست دادند.

نام رفیق میر هادی کابلی (داداشی) این رفیق صمیمی و فداکار کارگران و همه توده های ستمدیده ایران، به عنوان سمبلی از پاکبخته ترین انقلابیون در تاریخ مبارزاتی خلق هایمان ثبت خواهد شد و یادش الهام بخش تمام مبارزان در پیکار خونین شان علیه امپریالیسم و سگ های زنجیری اش خواهد گردید.

یاد رفیق میر هادی کابلی، گرامی و راهش پر رهرو باد!

به نقل از: ماهنامه کارگری، ارگان کارگری چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۸۷، پانزدهم فروردین ماه [حمل] ۱۴۰۰